أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

 راجع به سوالاتی كه مخدرات مرقوم فرموده بودند من وقتی كه مطالعه می‌كردم مطالب بسیار عالی و سوالهای بسیار مفید در آنها دیده می‌شد متأسفانه امروز وقتی كه از قم آمدیم به سوی تهران من این سوال‌ها را فراموش كردم با این كه كنار گذاشته بودم كه بیاورم ولی به دو سه تای از آنها كه در بسیاری از نوشته‌ها این سوالها وجود داشت اشاره می‌كنم خیال می‌كنم فرصت بیشتری نداشته باشم.

 یكی از سوالهایی كه بسیار تكرار شده و می‌توان گفت سؤال بسیار به جا و همگی ما است. یكی مربوط به حقیقت امام زمان علیه السلام در عالم تربیت و نظام تربیتی و تكاملی انسان و نقش آن حضرت در این مسأله بود كه در چند جا این نكته به چشم می‌خورد و مسأله انتظار ظهور و انتظار فرج آن حضرت چه تأثیری در روند تكاملی انسان می‌تواند داشته باشد؟

 مطلب دوم كه باز سوال مكرر بود كیفیت مراقبه و این كه چرا گاهی حالت سستی و تكالب برای انسان پیدا می‌شود و چه كنیم كه این حال را نداشته باشیم؟

 و سوال سوم كه باز به طور تكراری در میان این مكتوبات وجود داشت كیفیت تسریع در سیر و سرعت بخشیدن به حركت سلوكی و رسیدن به مرتبه تجرد بود البته سوالهای بسیار كلی بود كه عرض كردم فراموش شد إن‌شاءاللَه اگر خداوند توفیق بدهد شاید در مجلس آتی به آنها بپردازیم.

 و اما راجع به سوال اول كه شناخت امام علیه السلام و علت وجودی آن حضرت و كیفیت تأثیر وجود آن حضرت در حركت تكاملی انسان مسأله امام زمان علیه السلام با سایر ائمه تفاوتی ندارد یعنی كیفیت نزول مقام مشیت و اراده پروردگار از نفس ولی خدا در عوالم و در تعینات محدوده خارجی نسبت به تمام ائمه علیهم السلام یكسان است آن چه كه از اسماء كلیه الهی و صفات كلیه الهی در این عالم ظهور پیدا می‌كند با تمام خصوصیات و با تمام فرقهایی كه دارد یك واسطه می‌خواهد كه این اسماء كلی را در هر رتبه و در هر مرتبه‌ای اندازه‌گیری كند و طبق همان مقدار این اسم را در آن جا نازل كند الان این ظرفهایی كه در مقابل ما هست این وسایلی كه در مقابل ما هست هر كدام از اینها یك مقدار توان و قدرت برای قبول قوه برق و قوه الكتریسته دارند بسته به آن كیفیت دستگاه و میزان ثقلی كه در آن هست چون دستگاهها میزان قرقره‌ها و وسایل مكانیكی كه در آن دستگاه وجود دارد كمیت آن تعداد آن و كوچكی و بزرگی آن یك مقدار انرژی بر طبق همان می‌طلبد حالا اگر ما كمتر از آن مقداری كه قدرت دارد كه بتواند این دستگاه را به كار بیاندازد به او بدهیم طبعا این دستگاه‌

 نمی‌تواندحركت كند یا كند خواهد بود و كیفیت مطلوب را نمی‌تواند ارائه بدهد یا بیش از آن مقدار برق به او بدهیم دستگاهی كه من باب مثال فرض كنید كه باید ٨ ولت برق قبول كند ما ٢٢٠ ولت به این دستگاه بدهیم از بین می‌رود می‌سوزد از حیز انتفاع می‌افتد باید هر دستگاه یك كنترل داشته باشد كه به او ترانس گفته می‌شود این ترانس می‌آید برق را طبق آن مقدار مصرف او و طبق خورند او را می‌آید به این دستگاه میدهد درست شد؟

 وجود امام زمان علیه السلام حكم ترانس عالم وجود است. یعنی آن اسماء كلیه الهی مانند اسم علیم بی انتها اسم قدیر بی انتها اسم حی بی انتها اسم محیط بی انتها تمام این اسامی پروردگار كه صفات پروردگار و خصوصیات ذات پروردگار است اگر اینها بخواهد خارج از محدوده سعه یك نفر بیاید اصلا این توان ندارد توان ندارد خداوند برای هر كسی یك مقدار توان قرار داده از آن توان بخواهد خارج بشود اصلا به طور كلی متلاشی می‌شود.

 می‌گویند یك روز حضرت عیسی علی نبینا داشت از یك جایی می‌گذشت؛ دید یك مادری خیلی به این بچه‌اش دارد قربون و صدقه می‌رود؛ خیلی دارد اظهار محبت می‌كند؛ خیلی زیاد ... این آمد و گفت خدایا این خیلی دارد این كار را می‌كند و ... [در صورتی كه اینقدر] ضرورت ندارد. حالا خود حضرت عیسی بچه نداشت كه بخواهد این مسائل را ... خطاب آمد و گفت بسیار خب ما این را از او می‌گیریم؛ جمع می‌كنیم.

 یك مرتبه دید این مادر بچه را رها كرد و گفت من این جا معطل توام؛ مگر من بیكارم كه خود را به خاطر تو ... من كار و زندگی دارم ... بچه را ول كرد و رفت و بچه شروع كرد به گریه كردن و داد و بیداد كردن. گفت خدایا برگردان الان بچه می‌میرد خطاب آمد كه ما آن اندازه [لازم‌] را تأمین می‌كنیم ما این محبت را در این مادر قرار می‌دهیم؛ ما این میزان را در این مادر می‌گذاریم ... این مقدار. تا بتواند مادر بچه را بزرگ كند اگر مادر محبت نداشت دیگر نیمه شب كه بلند نمی‌شود با گریه این بچه كه بلند نمی‌شود و خودش را به آب و آتش نمی‌زند و ناراحتی را كه تحمل نمی‌كند التفات كردید؟

 اینها همه برای این است كه آن مقدار از اسم رحیم و آن مقدار از اسم رئوف و آن مقدار از اسم محبّ الان باید این مقدار بیاید و در این مادر قرار بگیرد تا این كه مادر بتواند رشد بدهد؛ بتواند حركت بدهد.

 یك روز حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از یك جایی داشت می‌گذشت وارد كوه طور داشت می‌شد یك نفر را دید گفت: موسی كجا داری می‌روی؟

 گفت: دارم به كوه طور می‌روم. گفت: یك تقاضایی از خدا دارم. گفت: تقاضای تو چیست؟

 گفت: تقاضایم این است كه از خدا بخواهی محبت خودش را در من زیاد كند.

 حضرت موسی گفت: به صلاح تو نیست!

 گفت: تو چه كار داری. داری به كوه طور می‌روی این را هم از خدا بخواه، این را هم از خدا بخواه!

 گفت: بسیار خب!

 وقتی كه حضرت موسی به كوه طور رفت واین حال را عرضه داشت خدا گفت: حالا كه این را میخواهد ما این را اضافه می‌كنیم برگرد ببین چه خبر شده!

 حضرت موسی وقتی كه از كوه طور برگشت آمد نگاه كرد به درختها دید یك چیزهای روی درخت هست به این خارها نگاه كرد دید ذرات عدم هست روی این خاكها هست ... خطاب آمد: ما یك مقدار محبت خود را به این دادیم متلاشی شد! و هر تكه آن الان روی خاك قرار گرفته التفات كردید؟

 البته این مطالبی را كه عرض می‌كنم دارم پاسخ به آن سوال بعد را هم ضمنا می‌دهم.

 یك روز مرحوم آقا می‌فرمودند كه چند نفر آمدند خدمت امام حسین آمدند در زدند و [گفتند] می‌خواهیم بیایم داخل ... حاجتی داریم.

 بفرمایید ... اصحاب هستند به تعبیر خودشان از آن گردن كلفتها از آن پهلوانهایی كه خلاصه مثلا انتخاب شده از میان همه افراد هستند كه سرّ قابلیت برای شنیدن آن مطالب [خاص‌] را دارند. خلاصه افراد عادی نبودند تا این كه ...

 (حضرت موسی وقتی به كوه طور می‌رفت از میان قوم‌ وَ اخْتارَ مُوسى‌ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقاتِنا[[1]](#footnote-1) از میان افراد قوم ٧٠ نفر را انتخاب كردند هفتاد تایی كه بتوانند نه این كه بتوانند در مقابل جذبات الهی دوام بیاورند بتوانند مطلب را بفهمند حالشان بهتر باشد. [كسانی كه‌] عالمتر بودند، سعه بیشتری داشتند، قدرت بیشتری داشتند كه خلاصه بتوانند پا به پای موسی بیایند كه آن اوضاع پیش آمد فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسى‌ صَعِقاً[[2]](#footnote-2) وقتی كه خداوند تجلی كرد ... معنای تجلی یعنی از آن اسماء كلیه الهیه خودش بر این صورت ملكوتی این كوه آمد و بر او زد از آن اسم علیم از آن‌

 اسم حی از آن اسم قدیرش آمد زد او هم مانند سایر اینها یك صورت ملكوتی دارد یك سعه وجودی دارد، بر طبق آن سعه وجودی است كه حیات دارد و پاینده است و یك مقداری باشد مثل این دستگاه دیگر ترانسش قدرت ندارد و می‌سوزاند وقتی یك برق قوی باشد می‌سوزاند این برقی كه الان فرض كنید از یك نیروگاهی می‌گیرند؛ از یك سدّی می‌گیرند، این برق كه همین طوری نیست؛ این برق چند هزار ولت قدرت دارد. دائما می‌آید در این شبكه ها و دائم از ولت آن كم می‌كنند تا وقتی كه به این منازل ما می‌رسد به ٢٢٠ ولت می‌رسد.

 ما یك وقتی رفته بودیم در یكی از همین نیروگاهها در اصفهان بود آن نیروگاه سدّ معروف ... وقتی كه ایستاده بودیم آن توربینها كه برق را تولید می‌كردند در حال چرخش بود یك پنجره در مقابل ما بود آن مسئول بود ... اگر آقا شما دست را از این پنجره بیرون كنید یك مرتبه تبدیل به ذغال خواهیدشد! با این كه ... تا سیم‌هایی كه برق را از آن توربین می‌گیرند و منقلب می‌كنند نیم متر باقی است! ولی این قدر این طیف، طیف قوی است كه ... انسان دستش را به این بگیرد ...

 حالا این را می‌آورند در منزل و به ٢٢٠ ولت و ما باز به این نمی‌توانیم دست بزنیم قوی است انسان را از بین می‌برد. می‌گویند اگر می‌خواهی دست به این برق بزنی باید تبدیل به ٨ ولت كنی ده ولت كنی تا این كه نتواند در تو تأثیر بگذارد. التفات كردید؟!

 حضرت موسی كه افتاد و آن افراد همه مردند!! بعد حضرت موسی گفت: من برگردم به مردم چه جوابی بدهم؟ می‌گویند تو اینها را بردی كشتی، قرار بود اینها بیایند شهادت بدهند؛ بینه باشند از مطالبی كه دیدند ... از مسائلی كه شنیدند، اینها بیایند به ما بگویند تا این كه اعتقاد به تو و معاد و رسالت و شریعت بیشتر بشود. تو رفتی ترتیب همه را دادی؛ كسی در این جا باقی نمانده، كسی نمانده ... چه كنیم؟!

 دیگر خدا دلش به حال حضرت موسی سوخت و آمد و اینها را زنده كرد و دوباره زنده كرد كه خلاصه نیایند بگویند كه تو اینها را رفتی چه كردی؟

 بله ... اینهایی كه آمده بودند خدمت سیدالشهداء به قول مرحوم آقا می‌فرمودند از همانهایی بودند كه حضرت موسی انتخاب كرده بودند از همانها بودند.

 وقتی آمدند رو كردند امام حسین به آنها فرمودند: چه می‌خواهید از ما؟! یك نگاهی كرد به این و آن و گفتند خلاصه از آن چیزها و اسراری كه میدانی و به كسی نمی‌گویی، می‌خواهیم بدانیم. امروز آمدیم و از این جا هم بیرون نمی‌رویم خلاصه از آن مطالبی كه هر جایی پیدا نمی‌شود.

 حضرت یك خنده به ایشان كرد و گفت نمی‌توانید. تحمل ندارید؛ قدرت ندارید. گفتند: نه! هیچ فایده ندارد.

 حضرت دوباره فرمود: نمی‌توانید اینها را تحمل كنید نمی‌توانید!!

 گفتند: نه ...

 بعد حضرت فرمود: حالا یك نفر شما را تست می‌كنیم، اگر دوام آوردید بقیه نفر بعد نفر بعد حالا اینها چه گشتند یكی را از میان خودشان پیدا كردند كه به قول مرحوم حداد چكش خورش بهتر بود سعه او بیشتر بود حضرت فرمود بیا برویم كنار و رفتند در اتاق و وقتی برگشت دیدند دارد تلو تلو می‌خورد دیگر سرش دارد گیج می‌خورد اصلا نمی‌تواند با اینها حرف بزند.

 حضرت فرمودند اگر می‌خواهید این بلا هم سر شما بیاید بفرمایید. گفتند: نه آقا ...! خلاصه اصلا در این جا ... [نمی‌شه قدم گذاشت.]

 البته مرحوم آقا می‌فرمودند نباید بترسد و باید برود هر جا باشد. وقتی شما رفتی در دامن امام حسین ترس یعنی چه؟ حالا تلو تلو هم بخوره؛ هر طوری هم می‌خواهد بشود بشود. ولی خب بهتر این است كه علی كل حال انسان مسائل را به خود آنها بسپارد تا این كه هر طوری كه خودشان صلاح می‌دانند در همان مرتبه همان طور انجام بدهند.

 التفات كردید؟! این نیرو نیروی معدل است نیروی معدل یعنی نیروی مدیر و نیرویی كه حقیقتی كه این اسماء كلیه الهی؛ این علم لایتناهی؛ این قدرت لایتناهی؛ این حیات لایتناهی را می‌آورد در تمام این عوالم وجود از لاهوت و جبروت و عالم ملكوت و علیا و سفلی و عالم ملائكه و عقل و جن و انس وحیوانات و اشجار و جمادات و نفوس قدسیه و نفوس متصله و ... كه عالم اسرار و عالم ارواح و ثابت و ماده را تمام اینها را طبق آن ظرفیت و طبق همان مرتبه‌ای كه قابلیت دارند و باید در همان مرتبه باشند این اسماء كلیه را می‌آورد در همه اینها تقسیم می‌كند این می‌شود نفس امام.

 پس نفس امام علیه السلام عبارت است از آن نیروی معدل و ترانسی كه می‌آید اسماء كلیه الهیه را بر طبق مصلحت و بر طبق استعداد هر ظرفی در آن ظرف قرار می‌دهد؛ درست شد؟ این می‌شود نیروی معدل كه البته در این جا عالم تكلیف و عالم اختیار از این مسأله خارج نیست.

 بنابراین نكته مهم در بینش انسان نسبت به مقام ولایت و امام علیه السلام رسیدن به این نكته است كه هر قدمی‌كه بخواهی برداری و هر عملی كه بخواهیم انجام بدهیم حتی در تفكرات ما باید بدانیم كه نفس آن عمل و نفس آن قدرت و نفس آن فعل و نفس آن ذكر نفس آن دعا نفس آن قرآن كه‌

 ما به او اشتغال داریم در همان حین اشتغال با این نیروی معدل الان دارد در وجود ما تحقق خارجی پیدامی‌كند امام علیه السلام این است.

 هارون امام علیه السلام را در زندان می‌اندازد ولی نمی‌داند همین كه الان در زندان است اگر نباشد او بر تخت سلطنت جا ندارد!

 او نمی‌داند! اگر این شخصی كه الان در زندان سندی بن شاهك است و به خیال خودش او را در غل كرده زنجیر به پای او بسته و نمی‌تواند از جایش حركت كند او نفسی كه الان دارد می‌كشد به اراده و اختیار این است این را نمی‌داند.

 دست امام سجاد را می‌بندند غل جامعه می‌آورند به گردن و دست را به همین كیفیت می‌بندند به طوری كه تا آخر عمر آثار این جراحت و این سفر از كربلا به شام بر پشت و بر بازوهای امام بود ولی این همین كه دارد این را می‌بندد و همان یزید كه الان دارد این كار را انجام میدهد نمی‌داند كه همین جوان دست بسته با اراده اوست كه الان در این تخت نشسته و دارد حكمرانی می‌كند!

 یعنی موقعیت امام علیه السلام نسبت به عالم وجود دو موقیت ظاهر و باطن است در موقعیت ظاهر امام همین اس كه ما می‌بینیم راه می‌رود حركت می‌كند می‌خوابد غذا می‌خورد این همین است اگر زخمی‌بر او وارد شود تأثیر می‌گذارد شمشیر بر او اثر می‌گذارد همان طوری كه بر دیگران اثر می‌كند ممكن است او مریض بشود همان طوری كه دیگران مریض می‌شوند دارو در او اثر می‌گذارد همان طوری كه در سایر افراد اثر می‌گذارد از نقطه‌نظر ظاهر امام علیه السلام مثل سایر افراد است امام را می‌گیرند در زندان می‌اندازند. امام را می‌گیرند می‌كشند. اسب را از روی بدن او رد می‌كنند و بدن او را دستخوش تمام ناملایمات قرار می‌دهند. همین طور كه اگر بخواهند سایر افراد را به همین وضع مبتلا كنند، آنها هم همین‌طور هستند. این جنبه ظاهر است ولی جنبه باطن امام جنبه واسطه و وسیله بودن است. یعنی اگر امام علیه السلام نباشد و آن روح ولایت وجود نداشته باشد به این نحو اثری از تعینات خارجی و اثری از حوادث و پدیده‌های خارجی در هیچ مرتبه‌ای از مراتب عالم وجود، وجود ندارد. یعنی اگر روح ولایت رسول خدا نباشد اصلا جبرئیلی نیست تا برای پیامبر وحی بیاورد؛ میكائیلی نیست تا این كه حیات بدهد؛ عزرائیلی نیست اصلا تا این كه اصلا قبض روح كند. ملائكه واسطه‌های تنفیذ مشیت و اراده خدا در عالم وجود هستند كه این واسطه ها باز به واسطه نفس امام علیه السلام دارای این قدرت و دارای این اختیار و دارای این تكلیف هستند.

 پس امام زمان علیه السلام وجود او از نقطه نظر ظاهر با سایر ائمه تفاوتی نمی‌كند. حضرت‌

 می‌خوابد بلند می‌شود نماز می‌خواند غذا می‌خورد حركت می‌كند تمام كارهایی كه ائمه انجام می‌دهند امام علیه السلام انجام می‌دهد، به عنوانی كه یك فردی كه زنده است و نفس او تعلق به این عالم دارد و برای بقا احتیاج به اموری دارد كه همه افراد و همه پدران خودش به این امور اشتغال دارند.

 امام زمان غذا می‌خورد همان طور كه دیگران می‌خوردند استراحت می‌كند مثل بقیه منتهی خب از انظار پنهان است ولی نكته مهم در وجود مبارك امام زمان علیه السلام او این است و ما از این نكته غافل بودیم و هستیم آن نكته این است كه وجود امام زمان علیه السلام به معنای تنفیذ امور در همه عوالم است ما می‌رویم كار انجام می‌دهیم بعد می‌گوییم ما كار كردیم می‌رویم به یك مسأله دسترسی پیدا كردیم می‌گوییم قدرت ما بود همّت ما بود چه و چه بود می‌رویم یك جا فتح می‌كینم می‌گوییم ما رفتیم فتح كردیم ما رفتیم اما وقتی كه ما به یك مطلوبی نرسیدیم می‌گوییم خدا نخواست چرا اگر قرار بر این است كه مسائل را به خدا نسبت بدهیم چرا هر دو را ندهیم چرا اراده و مشیت او را در اعمال نبینیم تمام آن چه كه در عالم اتفاق می‌افتد زیر نظر امام علیه السلام است بنابراین مسأله مهم در حركت یك سالك آیا رسیدن به همین بدن امام زمان است خب این بدن امام زمان خب مثل سایر بدنها است تفاوتی ندارد تفاوت فیزیكی ندارد یعنی گلبولهای قرمز امام زمان بیشتر از سایر افراد است گلبولهای سفید او بیشتر است یا كمتر است فرض كنید كه از نقطه ظاهر و بدن حضرت [بدن‌] خیلی قویتر دارد؟ نه. حضرت یك بدن معتدل و مستوی القامه دارد مثل سایر افراد. این رسیدن رسیدن به ظاهر است و رسیدن به ظاهر خب ظاهر است ظاهر یعنی انسان تلاش كند و یك عمر مجاهده كند تا این كه امام زمان را ببیند بسیار خب دید تمام شد؟ خب از حضرت چه باید بخواهد؟ باید تقاضا كند آن تقاضا چیست؟ سعادت است. خب حضرت همین الان هم می‌شنود بدون این كه حضرت را ببینیم می‌توانیم این تقاضا را از حضرت بكنیم سعادت دنیا و آخرت، عافیت دنیا و آخرت، رسیدن به معرفت آن حضرت، آن چیزی است كه بدون دیدن هم محیا می‌شود.

 راهی را كه بسیاری برای كمال مطرح می‌كنند و او را در رؤیت ظاهری امام علیه السلام می‌بینند این راه اشتغال به نفس است. راه التذاذ نفس است. راه، راه توقف است. راه، راه سرگرمی‌نفس است به مسائل ظاهری.

 در مكتب بزرگان و در مكتب اهل عرفان راه رسیدن به ولایت امام زمان است. یك نفر از مرحوم آقا سوال كرده بود آقا ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟ ایشان فرمودند: مثل ارتباط من با افرادی كه در طبقه زیر وجود دارند ایشان در طبقه بالا بودند زمانی كه در تهران بودند چطور من در طبقه‌

 بالا هستم و دارم با شما صحبت می‌كنم نسبت به طبقه زیر و افرادی كه در زیر هستند اشراف دارم امام زمان با من این طور اشراف دارد و به این كیفیت است ایشان هم كه دروغ نمی‌گفتند درست شد؟ حالا این بهتر است كه انسان تمام وجود خود را در تحت تصرف و در تحت ولایت و اشراف امام علیه السلام ببیند یا این كه ماهی یك مرتبه فرض كنید كه برود امام زمان را ببیند؟

 بودند افرادی، بودند كه زحمت می‌كشیدند، وِردهایی داشتند، اربعین‌هایی داشتند كارهایی می‌كردند بعد از دو ماه، سه ماه، چهار ماه، یك فرصت پنج دقیقه، دیدن در یك خیابان در یك جا به ایشان داده می‌شد و امام را می‌دیدند.

 خب این همه زحمت كشیدی امام زمان را دیدی بسیار خب از این دفعه هم تا آن دفعه هم كه قیافه امام زمان تغییر نكرده بگوییم حالا یك دفعه سیاه بود بعد سفید شد بعد قرمز شد و سبز نه! حضرت همیشه یك رنگ بوده و همه حضرت را به یك كیفیت بوده [مشاهده كردند]. این كه الان در این مرتبه دوم شما [حضرت را] می‌بینید چقدر بر معارفت اضافه كرد؟ هیچ! فقط دلت را خوش كردی كه آمدی و امام را دیدی همین! غیر ازاین كه چیز دیگری نبود. خدا را بهتر شناختی؟ نسبت به خدا معرفت بیشتری پیدا كردی؟ معرفت اسماء الهیه در دل تو بیشتر شد؟ كدام ...؟ نه!

 همین قدر دلت خوش شد كه امام را دیدی. خب بسیار خب همین مقدار، بیش از این مقدار سهم ندارد. حالا به جای این كه نیت تو و هدف تو رسیدن به هدف ظاهری امام علیه السلام باشد، نیت و هدفت را در این قرار بده كه امام را در وجود خود پیاده كنی. كاری كنی كه همیشه خود را در خدمت امام ببینی. نیت را برای رسیدن به ولایت امام علیه السلام قرار بدهی چه ببینی چه نبینی؛ چه حضرت را مشاهده كنی یا نكنی. آن گاه است كه هر روز كه بر انسان كه می‌گذرد یك پرده جدیدی می‌آید یك معرفت جدیدی پیدا می‌شود. یك حقیقت جدیدی برای انسان از وجود آن حضرت تجلی می‌كند. وجود آن حضرت را دیگر وجود سعی می‌بینید وجود .... می‌بیند و یك قیافه خاص نمی‌بیند. یك وجودی را می‌بنید كه از ذره ذره عالم وجود گرفته تا تمام مراتب قرب و عالم تجرد این وجود سعی منتشر است و پراكنده است و همه را در حوزه نفس ولایی خود محو كرده و هضم كرده است و همه را در هر مرتبه به آن چه را كه صالح برای آن مرتبه است در آن مرتبه قرار می‌دهد.

 این وجود وجودی است كه شناخت این وجود مساوی است با شناخت وجود پروردگار یعنی انسان به مرتبه‌ولایت برسد. آن ولایت عبارت است از حقیقت توحید. منتهی حقیقت توحید در مراتب اسماء و صفات.

 به عبارت دیگر می‌توان گفت ولایت یعنی توحید در مقام جمع و توحید ذات مرتبه‌ای است بالاتر از مرتبه ولایت و ولایت هم خودش اسمی است از اسماء كلیه پروردگار كه از اسماء مناسب و ذاتیات منتزعه از آن ذات پروردگار است روی این جهت شناخت امام علیه السلام باید به شناخت حقیقت او باشد.

 مرحوم آقای حداد به من فرمودند ... وقتی من از ایشان سوال كردم كه آیا من می‌توانم به حضور حضرت برسم؟ وقتی كه سنم حدود هفده سال تقریبا حدود هفده سال من سن داشتم ایشان فرمودند: بله می‌توانی به خدمت حضرت برسی گفتم دستوراتش چیست؟

 ایشان یك مطلبی را به من فرمودند و بعد فرمودند كه بیست روز اگر این را انجام بدهی خدمت حضرت می‌رسی! و بعد به من فرمودند: منظور، دیدنِ واقعیت آن حضرت و رسیدن به ذات واقعیت آن حضرت است، این منظور است. دیدن ظاهر خب بالاخره دیدن امام است آن مطلوب است نمی‌خواهم بگویم كه ... ولی آن دیدنِ واقع و رسیدنِ به واقع، آن مطلوب است.

 وقتی دیدم این طور است ما هم دیگر آن را انجام ندادیم تا به حال هم انجام ندادیم. گفتیم اگر لایق باشیم خود امام هم باید لیاقت را بدهد و خودشان هم باید توفیق بدهد و اگر لایق نباشیم چرا وقت امام علیه السلام را بگیریم یابن رسول اللَه ما می‌خواهیم با شما صحبت كنیم خب می‌گوید تو كه لایق من نیستی چرا وقت مرا می‌گیری تو كه لیاقت نداری بگذار ما برویم به كارمان برسیم آیا تو خودت را قابل كردی یا نكردی؟ آیا تو خودت را لایق برای حضور ما كردی یا نكردی؟ اگر الان من ظهور كنم در این شب، شب یكشنبه من بخواهم ظهور كنم ... آیا تو قابلیت این را كه هر چه بگویم بپذیری داری یا نداری؟ بسیار خب همین الان خودمان را محك می‌زنیم همین الان حضرت در این جا حضور دارد قطعا ... حتی اگر به صورت ظاهر هم برای ما متمثل بشود هر چه واقعا امام علیه السلام بگوید ما می‌پذیریم؟ یكخورده به خودمان مراجعه كنیم. هر چه می‌خواهد بگوید مشكل است. درست شد؟! انتظار فرج یعنی امشب شب یكشنبه خودمان را درست كنیم. این معنا معنای انتظار فرج است.

 این توجیه كه می‌كنند انتظار فرج یعنی انسان بنشیند تا یك روزی كه این دنیا پر از عدل و داد بشود ... می‌خواهد بشود یا نشود. درست شد؟ می‌خواهد بشود یا نشود، برای من چه فایده دارد؟ اگر من در زمان ظهور امام علیه السلام آن موقع را ادراك نكنم حضرت بعد از این كه من از دنیا رفتم فردای آن ظهور كند به چه درد من می‌خورد؟ برای آنهایی كه خب در این جا هستند مفید است. برای آنهایی كه زیارت آن حضرت را می‌كنند بسیار مفید است. اما اگر من بخواهم از این دنیا بروم اول كاری كه‌

 می‌كنند نكیر و منكر حساب و كتاب و دفتر و دستك و این جا چه كردی؟ ...

 می‌خواهم بگویم من به انتظار ظهور آقا امام زمان نشستم خب بی‌خود نشستی ... بی‌خود نشستی. چه كسی به تو گفت بنشینی؟ لذا مسأله انتظار یعنی مسأله آمادگی. چه كسی منتظر است؟

 شما یك مهمان دعوت می‌كنید در منزلتان، یك مهمان محترمی دعوت می‌كنید؛ یك بزرگی را دعوت می‌كنید كِی به شما می‌گویند شما منتظر این مهمان هستی؟ آن وقتی كه بلند شوی بروی در آشپزخانه كار كنی، وقتی كه بلند شوی بروی پشت بام ... وقتی كه لباس پوشیدی ... منزل را آماده كردی در منزل را باز گذاشتی ... خودت هم كنار در حیاط ایستادی؛ این را می‌گویند منتظر و آمادگی ... درست شد؟ این آمادگی علامت اشتیاق و علامت رسیدن به آن بزرگ است. نه این كه انسان برود هر كاری می‌خواهد انجام بدهد و بگوید ما انتظار ظهور داریم و انتظار ظهور هم خودش ثواب دارد نه این طور نیست!

 انتظار ظهور امام علیه السلام به این معنا است كه ما هر لحظه همین الان ... همین الان ما می‌رویم به سمت تلویزیون پیچ را می‌خواهیم باز كنیم فیلم تماشا كنیم امام زمان می‌آید مچ ما را می‌گیرد من به شما گفتم بروید فیلم ببینید؟ حالا متوجه شدید ما منتظر نیستیم! بعضا ... این یكی را شما اغماض كنید!! حضرت می‌گوید نه نشد! نشد دیگر! قرار شد اگر من شب یكشنبه بگویم و هر چه بگویم گوش می‌دهی؟ می‌گویی چشم. حالا می‌گویی تو یك نیم ساعتی كه هنوز شوهرمان منزل نیامده هنوز بچه ها از مدرسه نیامدند ببینیم فرض كنید كه این برنامه چه دارد ببینیم تا می‌خواهیم می‌رویم ببینیم همان جا باید یادمان باشد كه به امام زمان قول دادیم. التفات كردید؟

 این جا است كه می‌گویند مراقبه، مراقبه!

 یعنی یك سالك هر عملی را كه می‌خواهد انجام بدهد مواظب باشد پیچ را دارد كجا می‌پیچاند این حرفی را كه دارد می‌زند این حرف برای چه دارد می‌زند این اقدامی كه می‌كند، دارد خودش را گول می‌زند یا سر امام زمان را دارد كلاه می‌گذارد؟ وقتی كه یك مطلب گفته می‌شود باید به آن مطلب عمل بشود. حالا می‌آییم می‌پیچانیم یك خورده این طرف و آن طرف كنیم كه یك راهی پیدا كنیم كه از آن طرف در برویم كه نه حرف آقا را زمین بگذاریم و نه این طرف هم ...! همین است نتیجه همین است مسأله همین است. همان جا حضرت می‌آید جلو، همان جا، همان جا می‌آید انسان را نگه دارد. حضرت بگوید خودت را از پشت بام بیانداز پایین ... حضرت نمی‌زند حضرت می‌گوید بیا از شوهرت طلاق بگیر؟! هیچ وقت حضرت همچنین حرفی نمی‌زند، من این حرفها را از طرف حضرت به شما می‌گویم‌

 هیچی ... حضرت می‌گوید بلندشو برو سر بچه ات را ببر!؟ از این حرفها نمی‌زند ... می‌گوید پیچ موسیقی را باز نكن. چرا باز كردی؟ چرا باز كردی؟ ... كه به ذهن تو می‌خورد و تو را مشوش می‌كند چرا گوش میدهی؟

 شخصی كه می‌آید فتنه انگیزی می‌كند چرا پای حرف او می‌نشینی؟ وقتی كه شوهر نسبت به این قضیه راضی نیست چرا می‌روی اناجم می‌دهی رضایت شوهر مقدم است. این امر حضرت است.

 برای شوهر هم یك تكلیف دیگر دارد ... خیال نكنید [برای مرد تكلیفی نیست!]، برای زن یك تكلیفی دارد امام زمان برای مرد یك تكلیفی دارد هر كدام اینها باید انجام بدهند. من در جلسه پری‌روز در جلسه مخدرات قم نمی‌دانم به دست شما رسید یا نه این مطلب را عرض كردم راجع به این كه انسان نباید در كارهایی كه انجام میدهد خودش را گول بزند. باید ببیند خواست خدا چیست نه این كه غرض نفسانی چیست. خواست خدا را باید مدّنظر قرار بدهد. حالا نفس می‌آید می‌پیچاند، این طرف می‌كند، آن طرف می‌كند.

 بعد این قضیه را نقل كردم گفتم: من سراغ ندارم كسی مثل مرحوم پدر ما یعنی ندیدم این قدر كسی برای رفتن به مكه و مخصوصا برای انجام حج واجب كسی این قدر اشتیاق داشته باشد! ایشان عمره نرفتند شش مرتبه یا هفت مرتبه [حج‌] مشرف شدند من سراغ ندارم ... ایشان می‌گفتند اگر من [می‌خواستم‌] می‌توانستم هر سال می‌رفتم و كم دیده شد كه كسی راجع به حج و اعمال و اینها پیش ایشان صحبت كند و اشك ایشان نیاید، همین طور اشك ایشان [جاری می‌شد] انگار خودشان را در این اعمال حاضر می‌دیدند در آن هوا حاضر می‌دیدند در عرفات حاضر می‌دیدند و آن چه را كه ایشان درك می‌كردند كجا ذهن ما می‌رسد! شش بار هم موفق شدند. یك سال در همان اواخر زمان شاه بود ایشان را یكی از دوستانشان برای همین حج دعوت كرده بود بعد از آن سفری كه به اتفاق ایشان ماهم مشرف شده بودیم دعوت كرده بود برای حج و مدتها بود سالها بود ایشان مشرف نشده بود. در همین هنگام والده ما ایشان می‌خواهد فارغ بشود همین همشیره آخر ما یعنی حامل بود و متأسفانه با اشكالاتی مواجه می‌شود و می‌گویند كه باید ... قرار بگیرد و به تعبیری بالاخره منجر به عمل می‌شود. و چند روزی هم در بیمارستان بودند یك روز ما كه در قم بودیم به اتفاق مرحوم آقا آمدیم در بیمارستان؛ همین بیمارستان خیابان آزادی نزدیك خیابان آذربایجان بود بله خیلی وقت پیش پیر شدیم دیگر بله آن جا بود یعنی آن دكتر خاص ایشان كه از منتسبین به ما است در آن جا بود ما رفتیم آن جا و قرار بود برای فردا مرخص كنند و بیایند در منزل در همین حین دیگر قرار بود كاروانها حركت كنند و راه بیافتند و بروند در

 حدود دو یا سه روز بعد یا چهار روز بعد طبعا والده ما به منزل منتقل شده بود وقتی كه از بیمارستان برمی‌گشتیم منزل در راه من به آقا گفتم این قضیه حج شما چه می‌شود؟ شما اگر می‌خواهید حج را بروید ما می‌آییم قم از تهران می‌آییم قم هستیم پیش والده و مشكلی نداریم چون با اوقات تعطیلی هم زیاد برخورد می‌كنیم و هستیم و رفقا هم می‌آمدند در منزل هر وقت ایشان مسافرت می‌رفتند رفقا می‌آمدند در منزل می‌ماندند تا مدتی كه ایشان برمی‌گشتند سفر كربلا می‌رفتند سفر مكه می‌رفتند دوستان می‌آمدند شب را هم می‌ماندند ایشان یك فكری كردند به من گفتند آقای آقا سید محسن این چه حجی است كه من بروم در حالی كه یك بنده از بندگان خدا عیال انسان به شوهرش نیاز داشته باشد؟ التفات كردید؟! و حج را نرفتند در حالتی كه خب این عمل سزارین بود انجام شد و بعد هم ایشان منتقل به منزل شدند التفات كردید؟ حالا این حج حجّی است كه اگر ایشان می‌رفتند بیشتر مورد رضای خدا بود یا حالا كه نرفتند؟ ببینید مسأله چقدر دقیق است. حالا شیطان می‌آید و همین حج را برای انسان به یك صورت موجّه جلوه می‌دهد با وجود ارتكاب عمل حرام یعنی انسان یك عمل حرامی انجام می‌دهد ولی نفسش می‌آید او را كنار می‌زند پس می‌زند نه آن جا مهم است تبلیغ می‌كنی مسأله می‌گویی به عنوان روحانی كاروان بالاخره عنصر مفیدی هستیم برای افراد شبهاتی هست ما هم باری را برداریم مگر شریعت مانده كه فقط جنابعالی بار را بردارید؟! هان شما داری حجی انجام می‌دهی كه هر قدمش را برای تو یك معصیت دارند می‌نویسند در هر قدم دارند برای تو معصیت می‌نویسند تو داری عیالت را من مورد دیگری را دارم می‌گویم عیالی كه تازه از بیمارستان آمده در منزل و به بدترین وجه الان در منزل هست داری این را رها می‌كنی كه چی بروی به سوال حجّاج بپردازی! كی را داری گول می‌زنی خدا را؟ شاید به من طهرانی بیایی بگویی كه برای این ... برای این ... می‌روی انجام بدهی من هم گول می‌خورم و می‌گویم خیر است إن‌شاءاللَه. آن ملائكه روی دوشت نشستند آنها دارند به ریشت می‌خندند آنها را كه دیگر نمی‌توانی گول بزنی آنها دلت را در می‌آورند جلویت نشان می‌دهند می‌گویند این سیاه است این دل سیاه مكّه نمی‌تواند برود كجا می‌خواهی بروی؟ بله این جا است كه تكلیف خیلی دقیق می‌شود خیلی مسأله، مسأله مهم می‌شود. و انسان دیگر دستش هر جا نمی‌تواند برود، پایش هر جا نمی‌تواند برود، فكرش هر جا نمی‌تواند برود، چرا قرار شد كه حالت، حالتِ انتظار باشد. حالت انتظار تا بخواهد برود یكدفعه یك ندا می‌آید كه تو قول دادی مگر قول ندادی؟ می‌گوییم حالا إن‌شاءاللَه حالا بعد تمام شد مورد دوم باختیم مورد سوم باختیم بعد آقا چرا حال ما این طور است نامه بنویس كه چرا حال ما این طور است چرا پیشرفت نمی‌كنیم چرا چی نداریم؟ چرا چی نداریم؟ این حرفهایی كه عرض‌

 می‌كنم از طرف خودم نمی‌گویم مرحوم آقا این مطالب را می‌فرمودند، این مطالب را می‌گفتند. درست؟

 این امام زمان علیه السلام است، پس امام علیه السلام حقیقت زنده‌ای است در تك تك سلولهای وجودی ما در تك تك سلولهای مغز ما و در نفس ما و در سرّ ما و در روح ما، در مثال ما، در ملكوت ما، در تمام شراشر وجود تك تك ما آن حقیقت زنده، همیشه زنده است؛ هیچ وقت خواب ندارد، هیچ وقت چرت ندارد. خیال نكنید این امام زمان خوابیده، ما خوابیدیم خیال نكنید ... او خواب هم باشد بیدار است. خواب هم باشد بیدار است. خیال نكنیم حالا ما این را انجام دادیم این قدر خلایقی وجود دارند حضرت دارد به آنها می‌پردازد إن‌شاءاللَه ما را ندیده نه همان موقع كه داریم این خیال را می‌كنیم دارد به ما می‌خندد. همان موقع. بله.

 پس خیال نكنید ... مقام ولایت عبارت است از حیات كلی در همه حیاتهای جزیی. عبارت است از آن علم كلی در همه علوم جزیی. عبارت است از قدرت كلی در همه آن قدرتهای جزیی. این می‌شود مقام ولایت.

 حالا رسیدن به این مقامِ ولایت، این رسیدن رسیدنِ به یك همچنین حقیقتی ارزش ندارد؟! انسان به این نقطه برسد كه این را بفهمد.

 نه این كه كتابی بفهمد مثل ما ... كتابی می‌دانیم می‌خوانیم بعد می‌آییم برای شما می‌گوییم، نه! روحش و نفس او را اصلا در این جایگاه قرار بدهیم. همین طور كه مرحوم آقا می‌فرمودند: احساس من نسبت به امام علیه السلام مثل احساس این بچه‌هایی است كه طبقه پایین هستند نسبت به من ... و چطور من بر اینها اشراف دارم؟ همین طور امام علیه السلام هم [بر من‌] اشراف دارد. این با آن كه ما می‌بینیم یكی است؟ خیلی تفاوت دارد ... این مسأله مربوط به امام علیه السلام [بود كه بیان شد].

 خب خیال می‌كنم در لابه لای این مطالب جواب سوال از این مسأله را داده باشم كه چرا حالت سردی برای ما پیدا می‌شود؟ و چرا در بعضی از اوقات میل نداریم، نمی‌توانیم بلند شویم، نمی‌توانیم كاری انجام بدهیم؟ خب این طبعا خیال می‌كنم با توجه به این قضیه پاسخ این قضیه داده شد كه ادراك واقعی مسأله نمی‌گذارد انسان آرام بگیرد؛ نمی‌گذارد انسان دست روی دست بگذارد، نمی‌گذارد دیگر انسان هر كاری كه می‌خواهد انجام بدهد، با هر كه می‌خواهد حرف بزند. چون وقتی كه شما یك مطلب را ادراك كردی دیگر معنا ندارد كوتاهی كنی. می‌شود كوتاهی كنی؟ نمی‌شود كوتاهی كنی.

 وقتی ببینی یك مسأله خطیر است دیگر نمی‌توانی كوتاهی كنی. وقتی ببینی بچه شما بچه كوچك تب دار است دو درجه تب دارد سه درجه تب دارد الان باید به طبیب برسانی. همین الان در

 می‌زنند یك مهمان می‌آید منزل خیل خب این كنار باشد هر وقت این مهمان رفت دو یا سه ساعت بعد نه به مهمان می‌گویی می‌خواهی برو، می‌خواهی بنشین، من این را می‌خواهم ببرم دكتر. می‌گویید یا نمی‌گویید؟! چرا راجع به این مسائل نمی‌گویید؟ چرا ما این اهتمام را نسبت به چیزهای دیگر نداریم؟ چرا وقتی كه یك موردی پیدا می‌شود كه قطعا بر خلاف امام زمان است نمی‌گوییم امام زمان ناراحت می‌شود؟ می‌گوییم خواهرمان ناراحت می‌شود حالا اگر این كار را انجام ندهیم فامیل از ما دلخور می‌شوند ... به جهنم كه دلخور می‌شوند. اگر این كار را نگوییم فامیل از ما دلخور می‌شوند! به فامیل بگویید اگر انجام دهیم امام از ما دلخور می‌شود. هان! اینها مهم است. پس معلوم است ما امام زمان را قبول نداریم؛ دست كم می‌گیریم.

 یك معلم داشتیم گاهگاهی خب ما درس را مطالعه می‌كردیم البته نمی‌رفتیم وقتی می‌رفتیم می‌گفتیم كار داشتیم نشد كه بیاییم و مدام ما را نصیحت می‌كرد البته حرفش در همان دوران طفولیت و اینها ... [بود] می‌گفت: همیشه به كار بگویید من درس دارم نه این كه به درس بگویید من كار دارم! چرا؟

 ما امام زمان را اگر حی بدانیم مشرف بدانیم بر همه امور و از آن طرف بدبختی بیچارگی خودمان نواقص خودمان را اینها را مدّ نظر بیاوریم این عمر كوتاه این همه حوادث این همه جریانات این همه از فردای خودمان خبر نداریم چرا ما می‌آییم و مسائل دیگر را غلبه می‌دهیم غلبه چیست؟ خسران و خودباختگی.

 [مباحث‌] من هم اینها بود كه مطرح كردم و خب ما امروز تقریبا خلف كردیم و این خلف هم در اختیار ما نبود و عذرخواهی می‌كنیم از خدمت دوستان كه این جوری خدمت شما رسیدیم إن‌شاءاللَه سعی می‌كنیم تخلف نكنیم گرچه خودمان دیروز روز جمعه راجع به وفای عهد خیلی صحبت كردیم و امروز آمدیم خلافش را انجام دادیم ... ولی مسأله در اختیار ما نبوده.

 إن‌شاءاللَه در مجلس بعد دو ساعت قرار می‌دهیم كه إن‌شاءاللَه بتوانیم به سوالات خیلی صریح آن مطالبی كه هست بسیار پاسخ داده بشود. مطلبی كه فرمودند و در بسیاری از این مكتوبها نوشته شده بود او این بود كه چكار كنیم كه سریعتر راه را برویم این مسأله البته انسان باید داعی داشته باشد برای این كه هر چه زودتر خودش را به مطلوب برساند و از این وقفه علیم ونذیر بدون جایگزین بتواند استفاده خود را نسبت به این بكند ولی بهتر از این، این است كه امور را به خدا تفویض كنیم، این یك مرتبه بالاتر و بهتر است. خدایا می‌خواهی زود برسانی برسان. می‌خواهی دیر برسانی برسان. ما بندگان تو

 هستیم آن چه را كه در اختیار داریم و آن چه را كه در تحت سعه و قدرت خود می‌بینیم انجام بدهیم اما این كه الان برسیم یا بعد می‌رسیم این یك مسأله‌ای است كه به اراده او مربوط است:

گرچه وصالش نه به كوشش دهند \*\*\* هر قدر ای دل كه توانی بكوش‌

 انسان باید نسبت به این قضیه هم توجه داشته باشد.

 امیدواریم كه خداوند توفیق بینش و بصیرت نسبت به راه را، به ما عنایت كند و بعد توفیق عمل و تطبیق زندگی و شراشر زندگی بر اساس این بصیرت و بینش.

 [اللَهم صل علی محمد و آل محمد]

1. سوره اعراف، آيه ١٥٥. [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره اعراف، آيه ١٤٣. [↑](#footnote-ref-2)